



دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبانهای خارجی

گروه فلسفه

پایان‌نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه

عنوان

«احکام و قضایا نزد کانت و علامه طباطبایی»

اساتید راهنما

دکتر مسعود امید

دکتر اصغر عین‌اله‌زاده

پژوهشگر

سمیه عظیمی

شهریور ۱۳۹۰



نام خانوادگی: عظیمی

نام: سمیه

عنوان پایان نامه به زبان فارسی: احکام و قضایا نزد کانت و علامه طباطبایی

استاد راهنمای اول: آقای دکتر مسعود امید

استاد راهنمای دوم: آقای دکتر اصغر عین الله زاده صمدی

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد رشته: فلسفه گرایش: غرب دانشگاه: تبریز
دانشکده: ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی تاریخ فارغ التحصیلی: ۱۳۹۰ تعداد صفحات: ۱۳۸

کلید واژه‌ها: قضیه، حکم، موضوع، محمول، فاهمه، تحلیلی، ترکیبی، حمل ذاتی اولی، حمل شایع صناعی

چکیده:

پایان‌نامه حاضر در صدد است که دیدگاه کانت و علامه طباطبایی را در باب مباحث و مسائل مربوط به احکام و قضایا مورد بررسی قرار دهد و تصویری از جایگاه احکام و قضایا را در فلسفه ایشان آشکار سازد.

کانت معتقد است که نقادی شناسایی را باید با احکام شروع کرد و شناسایی به معنای اصیل کلمه در رابطه‌ی اسنادی است که میان تصورات بوجود آمده است. از این رو باید مبنا را بر حکم گذاشت؛ چرا که استدلال هم در واقع چیزی جز حکم با واسطه نیست. از دیدگاه کانت، هنگام صدور احکام است که نقش فاهمه‌ی انسان در صورت‌بخشی به داده‌های خارجی دیده می‌شود و بنابراین بررسی و نقادی شناسایی نیز از احکام آغاز می‌شود.

از سوی دیگر، علامه طباطبایی نیز معتقد است که در هر قضیه‌ای ما فقط با مجموعه‌ای از تصورات سروکار نداریم، بلکه قوه‌ی مدرکه بر روی تصورات یک عمل خاصی نیز انجام می‌دهد تا قضیه حاصل شود. این عمل همان ربط و پیوند دادن میان تصورات است، پس حکم به معنایی، همان ایجاد ارتباط بین تصورات و نقطه‌ی مهم در شناسایی است.

با توجه به اهمیت بحث مذکور، ابتدا پیشینه‌ی بحث و پس از آن آراء هر کدام از این دو فیلسوف را در دو فصل جداگانه توصیف و تحلیل کرده و در فصل آخر با بررسی جنبه‌های مختلف حکم در نزد دو فیلسوف، از قبیل رویکرد معناشناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روان‌شناختی، منطقی و زبان‌شناختی به مقایسه‌ی دیدگاه‌های ایشان پرداخته‌ایم.

در این پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی استفاده شده و از منابع کتابخانه‌ای، به گردآوری اطلاعات پرداخته شده و پس از آن مقایسه و تحلیل صورت گرفته است.

فصل اول: کلیات و پیشینه

بخش نخست	۲
۱- مقدمه	۲
۲- طرح مسأله (طرح سؤالات، فرضیات تحقیق، روش تحقیق)	۳
۳- بررسی منابع	۴
۴- طرح کلی پایان‌نامه	۵
بخش دوم	۶
پیشینه مباحث در فلسفه غرب	۶
۱-۱- دموکریسیس	۶
۲-۱- افلاطون	۷
۳-۱- ارسطو	۷
۴-۱- رواقیون	۸
۵-۱- اگوستین	۹
۶-۱- اکویناس	۱۰
۷-۱- دکارت	۱۰
۸-۱- لایب‌نیس	۱۰
۹-۱- لاک	۱۱
۱۰-۱- هیوم	۱۱
۲- پیشینه مباحث در فلسفه اسلامی	۱۳
۱-۲- فارابی	۱۵

۱۶	۲-۲- ابن سینا.....
۱۶	۳-۲- سهروردی.....
۱۶	۴-۲- خواجه نصیر الدین طوسی.....
۱۷	۵-۲- ملاصدرا.....

فصل دوم: احکام و قضایا نزد کانت

۱۹	۱- محوری بودن «حکم» در فلسفه ی کانت.....
۲۲	۲- محور اصلی فلسفه ی کانت حکم است یا قضیه؟.....
۲۴	۳- تعریف حکم.....
۲۴	۳-۱- تعریف اول کانت از حکم.....
۲۶	۳-۲- تعریف دوم کانت از حکم.....
۲۷	۳-۳- تعریف سوم کانت از حکم.....
۲۸	۳-۴- جمع بندی تعاریف کانت از حکم.....
۲۸	۴- تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی.....
۳۱	۵- تقسیم قضایا به پیشینی و پسینی.....
۳۲	۵-۱- قضایای پیشینی.....
۳۵	۵-۲- معیار تشخیص حکم پیشینی.....
۳۶	۵-۳- حکم پسینی.....
۳۶	۵-۴- معیار تشخیص پسینی.....
۳۷	۵-۵- احکام تألیفی پیشینی.....
۳۹	۵-۶- منشأ حکم تألیفی پیشینی.....
۴۱	۶- تقسیم قضیه به عینی و ذهنی.....
۴۲	۷- تقسیم قضیه بر حسب محمول حقیقی یا غیر حقیقی (وجود).....

۴۶	۸- اقسام کلی احکام فاهمه
۴۷	۸-۱- مقولات مربوط به فاهمه
۴۸	۹- تقسیم احکام به طبیعی و ریاضی، مابعدالطبیعی، اخلاقی، زیباشناختی، غایت شناختی
۴۸	۹-۱- احکام طبیعی و مابعدالطبیعی
۴۹	۹-۲- احکام اخلاقی
۵۸	۹-۲-۱- عینیت احکام اخلاقی
۵۹	۹-۳- حکم زیبا شناختی
۶۱	۹-۳-۱- احکام مربوط به امر زیبا
۶۴	۹-۳-۲- احکام مربوط به امر والا
۶۶	۹-۴- حکم غایت شناختی
۷۱	۱۰- صدق و کذب احکام یا عینیت احکام
۷۲	۱۰-۱- کانت و باور به نظریه ی سازگاری و نه مطابقت
۷۵	۱۱- قوه ی حکم

فصل سوم: دیدگاه علامه طباطبایی پیرامون بحث احکام و قضایا

۷۸	۱- مقدمه
۸۱	۲- تعریف قضیه
۸۱	۲-۱- تعریف اول قضیه
۸۱	۲-۲- تعریف دوم قضیه
۸۱	۲-۳- تعریف سوم قضیه
۸۳	۳- تحلیل حکم
۸۶	۳-۱- تفاوت حکم و تداعی معانی

۸۷ حمل	۴- حمل
۸۷ قضیه و اجزاء آن	۵- قضیه و اجزاء آن
۸۹ اجزاء قضایای موجب	۵-۱- اجزاء قضایای موجب
۸۹ اجزاء قضایای سالبه	۵-۲- اجزاء قضایای سالبه
۹۰ اقسام قضایا و حمل	۶- اقسام قضایا و حمل
۹۰ تقسیم قضیه به حملی و شرطی	۶-۱- تقسیم قضیه به حملی و شرطی
۹۱ تقسیم قضیه به موجب و سالبه	۶-۲- تقسیم قضیه به موجب و سالبه
۹۲ تقسیم قضیه به بدیهی (ضروری) و نظری	۶-۳- تقسیم قضیه به بدیهی (ضروری) و نظری
۹۲ تقسیم قضیه به خارجی، ذهنیه و حقیقیه	۶-۴- تقسیم قضیه به خارجی، ذهنیه و حقیقیه
۹۴ تقسیم قضایا بر اساس تقسیم بندی تصورات	۶-۵- تقسیم قضایا بر اساس تقسیم بندی تصورات
۹۵ تقسیم قضیه به حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی	۶-۶- تقسیم قضیه به حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی
۹۷ تقسیم به حقیقت و رفیقت	۶-۷- تقسیم به حقیقت و رفیقت
۹۷ تقسیم به موافات و اشتقاق	۶-۸- تقسیم به موافات و اشتقاق
۹۷ تقسیم به بتی و غیربتی	۶-۹- تقسیم به بتی و غیربتی
۹۸ تقسیم به بسیط و مرکب	۶-۱۰- تقسیم به بسیط و مرکب
۹۸ تقسیم به عینی و ذهنی	۶-۱۱- تقسیم به عینی و ذهنی
۹۸ نفی قضیه ی موجب ی سالبه المحمول	۷- نفی قضیه ی موجب ی سالبه المحمول
۱۰۲ مسأله صدق قضایا	۸- مسأله صدق قضایا
۱۰۳ مطابق یا موصوف صدق	۸-۱- مطابق یا موصوف صدق
۱۰۵ مطابق صدق در قضایا: مسأله ی نفس الامر	۸-۲- مطابق صدق در قضایا: مسأله ی نفس الامر
۱۱۰ قضایا یا تعابیر اخلاقی	۸-۳- قضایا یا تعابیر اخلاقی
۱۱۲ قضایا یا تعابیر زیباشناختی	۸-۴- قضایا یا تعابیر زیباشناختی

۱۱۳	۹- قوه ی حکم
	فصل چهارم: مقایسه دیدگاههای کانت و طباطبایی در باب «حکم»
۱۱۶	۱- جنبه معنی شناختی حکم
۱۱۷	۲- جنبه معرفت شناختی حکم
۱۱۷	۲-۱- حکم و جنبه فعال فاعل شناسا
۱۱۸	۲-۲- مساله واقع نمایی یا صدق در حکم
۱۱۸	۲-۳- اقسام دسته‌بندیها در باب حکم
۱۱۹	۲-۴- محوریت تصدیق یا تصور و تصدیق
۱۲۰	۲-۵- مساله نسبت احکام تحلیلی و ترکیبی با حمل اولی و شایع
۱۲۱	۲-۶- تقسیم حکم به ذهنی و عینی
۱۲۱	۳- جنبه‌ی هستی‌شناسی حکم
۱۲۱	۳-۱- محمول بودن وجود
۱۲۲	۳-۲- حکم دلیل وجود قسمی وجود: وجود رابط
۱۲۲	۳-۳- حکم به مثابه نحوه ای وجود
۱۲۳	۳-۴- حکم اخلاقی، مستلزم حقایق متافیزیکی
۱۲۳	۴- جنبه روان شناختی حکم
۱۲۷	۵- جنبه منطقی حکم
۱۲۷	۶- جنبه زبان شناختی حکم
۱۳۰	۷- نتیجه‌گیری
۱۳۱	منابع

فصل اول

کلیات و پیشینه

فصل اول: کلیات و پیشینه

بخش نخست

۱- مقدمه

گرایش به کشف حقیقت، چیزی است که همواره در نهاد بشر بوده است و از دغدغه‌های اساسی او به شمار می‌رود و برای اینکه دیگران را در اندیشه و تفکر خویش سهیم کند و از تلاش‌های دیگران در نیل به حقیقت بی‌بهره نماند، خود را نیازمند آن یافته است که آن چه را که به اندیشه‌اش می‌رسد در قالب قضایا بیان کند. بنابراین، مشاهده می‌کنیم که معرفت بشری از قضایا تشکیل یافته است؛ بدین معنا که قوانین همه‌ی علوم فلسفی، ریاضی و طبیعی به صورت قضیه ارائه می‌گردد و قضایا نه تنها وسیله یا ابزاری برای بیان معرفت‌های حصولی انسان به شمار می‌رود، همچنین اصول بدیهی نظیر امتناع تناقض - به عنوان مبادی علوم - نیز به صورت قضیه بیان می‌شود. بدین ترتیب نقش قضیه به عنوان بنیادی‌ترین عنصر تفکر آدمی آشکار می‌گردد و شناخت دقیق قضیه اهمیت پیدا می‌کند، چرا که بدون شناخت قضیه، نه می‌توان اندیشه را راه برد و نه می‌توان عالم ذهن را کشف کرد و نه می‌توان اندیشه را انتقال داد.

در تعریف قضیه باید گفت که قضیه یعنی هر گونه جمله و گفتار خبری که امکان درستی و نادرستی داشته باشد و اینکه چرا از میان اقسام جمله مانند نهی، امر، استفهام، تمنی و ... چنین اهمیتی به جمله خبری اختصاص دارد، این است که فقط جمله خبری است که برای اظهار نظر درباره‌ی امور

و وقایع عالم به کار می‌رود و می‌تواند صحیح یا خطا باشد. در مورد هیچ یک از حقایق ذهنی به جز قضیه، نمی‌توان گفت درست یا نادرست است. قضیه اگر عالم واقع را آن چنان که هست گزارش دهد، صادق است و اگر بر خلاف آن باشد کاذب است.

با این اوصاف ملاحظه می‌شود که بنیان نهادن فلسفه‌ای معتبر بدون آنکه فیلسوف در آن اندیشه-های فلسفی خود را بر تحلیل قضایا بنیان نهد، امکان‌پذیر نخواهد بود زیرا شناخت صحیح او از علم منطقی و تفکر منطقی و به تبع آن تفکر فلسفی، به درک صحیح از قضایا مبتنی است. این اهمیت در فلسفه و تفکر فلسفی نیز مشهود است لذا باید تحلیل قضایا را نقطه‌ی آغاز کار قرار داد، چرا که شناختن قضیه و اقسام آن او را از افتادن به دام بسیاری از گمراهی‌ها و لغزش‌ها باز می‌دارد و نظام فلسفی فیلسوف را استحکام می‌بخشد.

۲- طرح مسأله (طرح سؤالات، فرضیات تحقیق، روش تحقیق)

مطالعه‌ی آثار کانت و علامه طباطبایی بیانگر این است که هر دو فیلسوف به مباحث مربوط به احکام و قضایا توجه داشته‌اند و به بررسی مسائل پیرامون این بحث پرداخته‌اند. کانت معتقد است بکاربردن یک مفهوم عبارت از ساختن یک حکم توسط آن مفهوم است. از آن جا که فاهمه عبارت از قابلیت کاربرد مفاهیم است؛ بنابراین می‌توان گفت، فاهمه همان قابلیت ساختن احکام است. پس اگر فاهمه همان قوه‌ی صدور حکم توسط مفاهیم است، در این صورت می‌توانیم به مفاهیم اساسی فاهمه که کانت مقولات می‌نامد از طریق بررسی صورت خود احکام دست پیدا کنیم. به این ترتیب اهمیت بحث احکام و قضایا نزد کانت آشکار می‌شود و بحث احکام با توجه به نقشی که در حصول شناسایی دارند، مورد بررسی کانت قرار می‌گیرد.

همچنین علامه طباطبایی نیز با تقسیم علم حصولی به تصور و تصدیق، جایگاه ویژه‌ای به بحث قضیه و تصدیق در فلسفه‌ی خود قائل شده و این بحث را در جوانب مختلف مورد بررسی قرار داده است پرسش اصلی این تحقیق این است که آیا می‌توان مقایسه‌ی مربوط به احکام و قضایا را، نزد این دو فیلسوف، تحت جنبه‌های معاشناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روان‌شناختی، منطقی، زبان-شناختی مورد مطالعه قرار داد؟ فرضیه‌ی تحقیق این است که می‌توان بر اساس رویکردهای مذکور به مقایسه‌ی آرای دو فیلسوف پرداخت و نقاط اشتراک و اختلاف را از جهات مختلف به دست آورد.

هدف از این تحقیق این است که با وضوح دادن به مسئله‌ی «احکام و قضایا» از دیدگاه فلاسفه‌ی مورد بحث، هم این بخش از تفکر کانت و علامه طباطبایی با دقت بیشتری مطرح می‌شود و همچنین، بواسطه‌ی این بررسی، تصویری کلی و روشن از وجوه اشتراک و اختلاف و دلایل آن ارائه می‌گردد.

روش مشخص این پایان‌نامه این است که نخست آراء این دو فیلسوف را در باب حکم و قضیه به صورت طبقه‌بندی شده و در حد مطلوبی بیان کند و آن گاه با تکیه بر جنبه‌های مختلف مورد مقایسه قرار دهد.

۳- بررسی منابع

با توجه به اینکه، تألیفات کانت و علامه طباطبایی در دسترس می‌باشند لذا منابع اصلی برای پایان‌نامه، تألیفات این دو فیلسوف است. از آثار کانت، کتابهای *نقد عقل محض*، *نقد عقل عملی*، *تمهیدات* و *نقد قوه‌ی حکم*؛ و از آثار علامه طباطبایی کتابهای *بدایه الحکمه*، *نهایه الحکمه*، *اصول فلسفه* و *روش رئالیسم* و *برهان مبنای اصلی پژوهش* به شمار می‌رود. همچنین از آنجا که، تألیفات فلاسفه‌ی فوق مورد توجه و تأمل شارحان بوده است و کتب مختلفی درباره تفکرات این دو فیلسوف به نگارش درآمده است از این آثار برای وضوح بخشیدن به موضوع استفاده شده است؛ بدین جهت،

از آثار شارحان فلسفه کانت، در زبان فارسی به آثار کارل یاسپرس، یوستوس هارتناک، اشتفان کورنر، راجر اسکروتن و... و در منابع انگلیسی به نوشته‌های کمپ اسمیت، پیتن، پل گایر، سالیوان، آلیسون و... مراجعه شده است؛ و در شرح نظرات علامه طباطبایی نیز از آثار شهید مطهری، آیت‌الله مصباح و علی شیروانی بهره گرفته شده است.

۴- طرح کلی پایان‌نامه

این پایان‌نامه در چهار فصل تنظیم شده است. فصل اول به بحث کلیات اختصاص داده شده است که به دو قسمت تقسیم شده است، قسمت اول شامل مقدمه، طرح مسأله (طرح سؤالات، فرضیات تحقیق) و بررسی منابع می‌باشد و در قسمت دوم، در دو بخش به پیشینه‌ی بحث احکام و قضایا در فلسفه‌ی غرب و اسلامی پرداخته شده است. در فصل دوم، بحث احکام و قضایا از دیدگاه کانت در قالب مباحثی از قبیل: تعریف قضیه و حکم، اجزاء قضیه، اقسام قضیه، منشأ تشکیل قضیه و سایر مباحث مربوط به حکم و قضیه، از دیدگاه این فیلسوف بررسی شده است. در فصل سوم، تلاش بر این بود تا در قالب مباحث ذکر شده در نزد کانت، دیدگاه علامه طباطبایی نیز مورد مطالعه قرار گیرد. در فصل چهارم که مهمترین فصل این پایان‌نامه را تشکیل می‌دهد، دیدگاه‌های دو فیلسوف در مورد مباحث احکام و قضایا، بر اساس شش جنبه یا رویکرد، یعنی مباحث احکام و قضایا بر اساس رویکردهای معناشناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روان‌شناختی، منطقی، زبان‌شناختی مورد مقایسه قرار گرفته است.

بخش دوم

پیشینه مباحث در فلسفه غرب

۱-۱- دموکریٹس

دموکریٹس پایه‌گذار نخستین نظام منطقی در یونان قدیم است. ارسطو معتقد است که در میان فلاسفه و طبیعی‌دانان، دموکریٹس نخستین کسی است که با توسل به مفاهیم و تعریف‌های منطقی به تحقیق مبادرت ورزیده است.

دموکریٹس منطق خود را بر اساس شالوده‌ای تجربی بنا می‌نهد؛ به این صورت که بر اساس تجربه و به یاری تجربه به سوی کشف واقعیت عینی، که آن را واقعیتی منعکس در درون تجربه می‌دانست، پیش می‌رود. شیوه‌ی علمی که وی برای کشف حقیقت به کار می‌برد این بود که مرکب را به اجزاء خود تجزیه می‌کرد و این کار را تا جایی ادامه می‌داد که به بسیط‌ترین عناصر غیر قابل تجزیه دست یابد. آن گاه مرکب را بر اساس مجموعه‌ای از عناصری که آن را تشکیل می‌دهند، توضیح می‌داد و بدین ترتیب، همه‌ی پدیده‌های بغرنج را بر اساس ترکیب‌های گوناگون این عناصر ساده استنتاج می‌کرد.

دموکریٹس این روش را در زمینه‌ی منطق نیز به کار برد و عناصر اولیه اندیشه را تعیین نمود. از نظر دموکریٹس، احساسها، ساده‌ترین عناصری هستند که از ترکیب آنها، ساده‌ترین قضایا ایجاد می‌شود و قضایا از دو جزء درست شده‌اند: موضوع و محمول؛ آنگاه به ترکیب‌های پیچیده‌تری می‌رسیم که از ترکیب قضایا به وجود آمده‌اند. از نظر دموکریٹس، موضوع قضیه، یک «اسم» و محمول آن یک «فعل» است.

بدین ترتیب دموکریتس قضیه را صورتی از رابطه‌ی میان موضوع و محمول می‌دانست و معتقد بود که اتصال و انفصال موضوع و محمول نشان می‌دهد که در خود واقعیت، اشیاء یا با یکدیگر مرتبط و یا از هم منفک هستند. (ماکولسکی، ۱۳۶۴: ۷۸-۷۵)

۱-۲- افلاطون

افلاطون در میان قضایا دو نوع قضیه‌ی اصلی را باز می‌شناسد: قضایای تجربی و قضایای عقلی محض. قضیه تجربی، تنها در صورتی امکان دارد که مبتنی بر قضیه‌ی عقلی محض باشد، چنانچه به نظر او، اگر ما حکمی درباره‌ی تساوی اشیایی که در معرض حواس ما واقع می‌شوند، ابراز داریم، این حکم بر قضیه‌ای استوار است که عقل در این باره داده است. اقامه‌ی حکم به معنای مقرر داشتن روابط میان مفاهیم است و این روابط، روابطی هستند که به یکسانی اختلاف و برابری مربوط می‌شوند. روابط فوق، کلی، مطلق و الزامی‌اند: و این کلیت، مطلقیت و ضرورت بنا به نوع مفاهیم دگرگون نمی‌شوند. لذا هر قضیه عبارت است از انطباق و کاربرد مفاهیم کلی بر موضوع‌های گوناگون. (همان: ۹۷)

۱-۳- ارسطو

ارسطو به عنوان واضع علم منطق توجه بسیاری به مبحث قضیه داشت. به طوری که او در کتاب العبارة به طور مستقل و صریح به بحث از چیستی قضیه، تحلیل اجزاء و بیان احکام آن می‌پردازد؛ و کتاب مقولات را هم می‌توان تحلیل موضوع و طبقه‌بندی ماهیاتی که موضوع در قضیه واقع می‌شوند، تلقی کرد؛ در کتاب ایساغوجی نیز به تحلیل محمول قضایا و طبقه‌بندی اقسام آن از حیث نسبت با موضوع می‌پردازد.

دیوید راس درباره‌ی دلیل توجه ارسطو به بحث قضایا معتقد است که «بحث قضیه و تقسیم آن به اجزاء، زمانی برای ارسطو اهمیت می‌یابد که وی در تحلیلات اولی، به بحث پیرامون قیاس می‌پردازد و از آنجا که قضایا مقدمات قیاس لحاظ می‌شوند، جدا ساختن محمول هر قضیه‌ای که ممکن است موضوع قضیه‌ای دیگر واقع شود ضرورت می‌یابد؛ و ارسطو در آنجا بر همین اساس همه‌ی قضایا را در هیئت «الف ب است» یا «ب متعلق به الف» صورت‌بندی می‌کند؛ بدین ترتیب وی قضیه را ترکیبی از موضوع و محمول قلمداد می‌کند. موضوع یک حکم آن است که درباره‌ی آن چیزی در حکم به اثبات یا نفی می‌رسد و محمول آن است که بر موضوع حمل می‌گردد». (راس، ۱۳۷۷: ۵۸)

ارسطو تعریفی که از قضیه در کتاب ارغنون ارائه می‌دهد این است که «... و هر قولی جازم نیست؛ و جازم فقط قولی است که در آن، صدق و کذب وجود داشته باشد و این در همه‌ی قولها نیست، مثلاً دعا، قول هست ولی صادق و کاذب نیست...». (ارسطو، ۱۳۷۸: ۷۳)

۱-۴- روایون

دیدیم که در منطق ارسطویی، قضیه عبارت بود از «تعلق محمول به موضوع» یا «حمل و اسناد محمول به موضوع». ولی قضیه و حکم در منطق رواقی مانند تعریف و مفهوم قضیه و حکم در منطق ارسطویی نیست. قضیه در منطق رواقی بر خلاف قضیه در منطق ارسطویی، صرفاً مبتنی بر صدور حکم اسنادی و حملی از قبیل (سقراط فانی است) نمی‌شود. در نظر رواقیان چون تمام اشیاء، جزئی و فردی است، و هر شیئی غیر از شیء دیگر است و عینیت و وحدت بین اشیاء امکان ندارد و آنچه بین اشیاء است تنها رابطه‌ی توالی و تعاقب آنهاست، نمی‌توان گفت فلان چیز منسوب و متعلق به چیز دیگر است. (سعیدی، ۱۳۸۰: ۱۲۰) بنابراین ما تنها دارای قضایای بسیط نیستیم بلکه قضایا دارای

روابط گوناگونی در بین خود هستند از این رو این امر موجب آن می‌شود تا قضایای مرکبه‌ای پدید آیند، از جمله:

۱- قضایای شرطیه: که در آن‌ها شرط «اگر» وجود دارد و معرف این است که قضیه‌ی ثانویه متعاقب و در پی قضیه‌ی اول قرار دارد. مانند این قضیه: «اگر» روز باشد آنگاه هوا روشن است.

۲- قضایای انتاجی: که در آن جمله «چون که - چون» وجود دارد. مانند این قضیه: «چون» روز است هوا روشن است.

۳- قضایای عطفی: که در آن حرف عطف «و» وجود دارد. مانند این قضیه: روز است «و» هوا روشن است.

۴- قضایای انفصالی: که در آن حرف انفصال «یا» وجود دارد. مانند این قضیه: یا روز است «یا» شب.

۵- قضایای مقایسه‌ای یا تطبیقی: مثل این قضیه: احتمال اینکه روز باشد بیشتر است تا اینکه شب باشد. (برن، ۱۳۵۶: ۶۵)

۱-۵-۱- اگوستین

اگوستین در ضمن بیان مراتب شناخت که پایین‌ترین مرتبه‌ی آن را ادراک حسی و عالی‌ترین مرتبه را نظر و تدبیر در امور ازلی توسط نفس می‌دانست، معتقد بود که مرتبه‌ای میانی در بین این مراتب است که عقل بر اساس معیارهای ازلی و غیر مادی، احکامی درباره‌ی اشیاء صادر می‌کند. بنابراین از دیدگاه اگوستین حکم در پرتو عمل تنظیمی مثال ازلی، توسط ذهن صادر می‌شود.

(کاپلستون، ج ۲، ۱۳۸۷: ۷۵)

۱-۶- اکویناس

توماس اکویناس صدق و کذب را مربوط به حکم می‌داند و معتقد است که حکم کردن کار عقل است او دو نوع قضایا را از هم باز می‌شناسد. نوع اول قضایایی هستند که در آنها محمول در تعریف موضوع قرار می‌گیرد. در این قضایا محمول تمام یا قسمتی از معنی یا مفهوم موضوع را بیان می‌کند و یا اینکه به طور ضمنی در موضوع قرار دارد. تعاریف، از این گونه قضایا هستند و صرفاً صوری هستند. نوع دوم قضایایی هستند که در آنها محمول اسناد یا حمل یا خاصیتی است که به طور ضروری متعلق به موضوع است. (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۴۰۶)

۱-۷- دکارت

دکارت نفس انسان را دارای دو قوه می‌دانست: یک قوه‌ی منفعل و یک قوه‌ی فعال. دکارت، قوه‌ی منفعل را وسیله‌ی علم و حصول تصورات ذهنی برای انسان می‌داند و قوه‌ی فعال را نیز مایه‌ی عزم و اراده‌ی انسان می‌داند؛ از دیدگاه دکارت، انسان هر گاه تصدیق یعنی حکم به اثبات یا نفی می‌کند، اراده‌ی او دخیل می‌شود یعنی با قوه‌ی فعال نفس، تصورات بدست آمده در عقل را ترکیب کرده و قضایا را می‌سازد. از نظر دکارت، اگر انسان اراده‌ی خود را شامل اموری کند که عقل آنها را واضح و متمایز ادراک کرده است، می‌تواند حکم و تصدیق درست داشته باشد. (فروغی، ۱۳۷۹: ۱۶۹)

۱-۸- لایب‌نیتس

لایب‌نیتس تحلیلی را در بر باب قضیه بر اساس موضوع و محمول تشخیص داد. (اسکروتن، ۱۳۸۳: ۳۸) از نظر او قضیه واجد صورت «موضوعی - محمولی» است یا می‌توان آن را به قضیه یا مجموعه قضایایی که واجد این صورت باشند، تحلیل کرد. (کاپلستون، ج ۴، ۱۳۸۰: ۳۴۷)

به عقیده‌ی لایب‌نیتس، قضایا انواع دوگانه‌ای دارند که از ریشه با یکدیگر متفاوتند: قضایای عقلانی و قضایای ممکن.

قضایای عقلانی یا حقایق عقل: قضایایی هستند که ضروری می‌باشند. قضایایی که ذاتاً بدیهی هستند یا قابل تحویل به قضایای بدیهی هستند. از نظر لایب‌نیتس همه‌ی حقایق عقل بالضروره صادق است و صدق آنها مبتنی بر اصل تناقض است. با انکار حقایق عقل دچار تناقض خواهیم شد.

قضایای ممکن یا حقایق واقع: قضایایی هستند که امکان صدق و کذب دارند و این صدق و کذب باید بر پایه‌ی آزمایش و مشاهده و تجربه مشخص شود و می‌توانیم آن را بدون اینکه دچار تناقض شویم انکار کنیم. (همان، ۳۴۸)

۱-۹- لای

لاک ذهن انسان را در تشخیص صحت یا خطا دارای دو قوه می‌داند؛ یکی علم است که توسط آن ادراک قطعی می‌کند یعنی بدون تردید از تطابق یا عدم تطابق تصورات، اطمینان حاصل می‌نماید، دیگری تصدیق یا حکم می‌باشد، که عبارت است از «بر هم نهادن تصورات یا جدا ساختن آنها از هم در ذهن آن گاه که سازگاری یا ناسازگاری یقینی‌شان نه به ادراک، بلکه بنا به فرض است... و اگر حکم، تصورات را چنان با هم یگانه یا از هم جدا گرداند که چیزها در واقع هستند، حکم درست است». (لاک، ۱۳۸۱: ۴۲۰)

۱-۱۰- هیوم

هیوم با فرو کاستن گستره‌ی آنچه شناخته می‌شود به محدوده‌ی حس و تجربه، شکاکیت فراگیری را نسبت به هرگونه ادعای مرتبط با حوزه‌ی فراتر از تأثیرات حسی پدید آورد. او گزاره‌ها را دارای دو نوع تحلیلی و تجربی می‌دانست:

قضایای تحلیلی: این نوع قضایا در واقع همان گویی‌اند. مفهوم محمول همواره در مفهوم موضوع مندرج است به گونه‌ای که صدق این گونه قضایا قطعی و مستقل از تحلیل تجربی است، و از تحلیل خود آنها می‌توان به صدق آنها پی برد. این گونه قضایا هیچ گونه آگاهی از جهان خارج به دست نمی‌دهند.

قضایای تجربی: این نوع قضایا بر پایه‌ی تجربه و مستخرج از تجربه، و در واقع ترکیبی‌اند، به گونه‌ای که مفهوم محمول در مفهوم موضوع مندرج نیست. صدق آنها نه از تحلیل خود آنها بلکه از تمسک به تجربه معلوم می‌گردد. این گونه قضایا که خبر از یک واقعیت می‌دهند فاقد کلیت و ضرورتند.

از نظر هیوم غیر از دو نوع قضیه‌ی مذکور، هیچ نوع قضیه‌ی دیگری وجود ندارد. باید این نکته را نیز افزود که وی در مورد قضایای انشایی یا امری، که معنی دارند اما نه تحلیلی‌اند نه تجربی بحث مستقلی ندارد. وی تعابیر اخلاقی را معنی‌دار می‌داند ولی منشأ آنها را احساس می‌داند و نه عقل. (هیوم، ۱۳۷۷: ۳۶)

قضایای نوع اول (تحلیلی) شامل قضایای منطق و ریاضیاتند، و قضایای نوع دوم (تجربی) شامل قضایای علوم تجربی. از این رو هیچ نوع قضیه‌ای وجود ندارد که هم از صدق قطعی برخوردار باشد و هم از واقعیت حکایت کند. بدین سان هیچ گونه قضیه‌ای، از جمله قضایای مابعدالطبیعه‌ای، که هم ادعای ضرورت و کلیت داشته باشد و هم مدعی باشد که خبر از واقعیتی می‌دهد، وجود ندارد. پس در تجربه‌گرایی هیوم مابعدالطبیعه جز مشتی قضایای بی‌معنا، که به هیچ امر تجربی‌ای ارجاع ندارند، نیست. اعتبار این قضایا را نمی‌توان مورد آزمون قرار داد. مفاهیم و قضایای معنی‌دار تنها به مفاهیم و قضایای مرتبط با تأثرات حسی و مفاهیم و قضایای ریاضیات منحصر می‌شوند. مفاهیم مابعدالطبیعی